

## عیب می

طوری که می بینیم، از چند ماه به این طرف سرگرم تجلیل هشتصدمین سالگرد تولد حضرت مولینای بلخی می باشیم. شکی نیست که از لایبای مقالات، کنفرانسها، خطابه ها و سیمینار ها، گنجینه های متعددی از معلومات تازه و کهنه از شخصیت این صوفی بزرگ منش، برای نسلهای آینده به میراث می ماند.

مقوله ای از بزرگان مانده است که "عیب می جمله بگفتی، هنرش نیز بگو." در دنیای برون مرزی، وقتی نقدی از یک آرتیست (شاعر، نویسنده رسام و غیره) بعمل میآید، آغاز از تحلیل محیطی میگردد که همان آرتیست را در سینه خود پرورده است. بعداً از تربیت، افکار، هنر و غیره او نقدی صورت میگیرد. اما باید گفت که در هر یکی از موارد فوق الذکر پرنسیپ "انصاف مطبوعاتی" از نظر انداخته نمی شود. انصاف مطبوعاتی به این معنی که مصالح و مضار هر مرحله را عمداً با هم ذکر و نقد مینمایند. اما نه در کشور ما که قضاوت ها اکثراً یک طرفه و بسته به عقیده شخصی ناقدین میباشد. به عبارۀ دیگر، بین مرحلۀ فرشته و شیطان حد وسطی بی وجود ندارد. درین نوشته، من با قبول این خطر که خودم نیز بزعم عده ای در خیل شیاطین بشمار بروم، نکته بی چند در مورد وجهه دیگر شخصیت، افکار و آثار مولینا تقدیم خوانندگانی که تحمل نقد منصفانه را دارند، می نمایم.

سیسرون خطیب مشهور رومی را می گویند روزی در حین مراسم تدفین سزار متوجه شد که خطبای دیگر در بیان شخصیت متوفی گزارفۀ بیش از حد میگویند. چون نوبت به سیسرون رسید گفت: "ما درین جا برای این آمده ایم تا سزار را به خاک بسپاریم، نه اینکه او را به آسمان ببریم." البته در کلتور افغانی و اسلامی ما (بالترتیب) ذکر صفات نیک و استشهاد بر اعمال خوب مردگان از ضروریات است اما مراد من درین جا از چیز دیگریست و آن اینکه اگر قرار باشد که بر صبغه تعامل دنیای دیگر (یا به گفته سعدی، با چشم خدا بین) قضاوت بعمل بیاید، باید به نفع نسلهای آینده، اقل در کدام جایی، ذکری از موضوعات ذیل بعمل بیاید:

سلطان ولد پسر مولینا که یکی از مستندترین شروح احوال پدر خود را نوشته است، می گوید که روزی مولینا و شمس تبریزی تصمیم گرفتند تا صوم وصال بگیرند(۱). پس هر دو در اطایق باهم نشستند، در را بروی خود بسته و به صحبت پرداختند. در اثناء صحبت، شمس به مولینا میگوید که دلم شائق وصال یک زن است. مولینا برخاسته و دست کرا خانم مادر سلطان ولد را گرفته و به شمس عرضه میکند. بعداً شمس میگوید که حالا دلم از من طلب یک بچه خوب صورت را دارد. مولینا نیز این بار دست سلطان ولد را گرفته به دست شمس می سپارد. بار دیگر شمس از مولینا مطالبه شراب نموده و مولینا با پای برهنه به کوچه شراب فروشان رفته و یک صراحی پر از شراب را به شمس عرضه می نماید. بالاخره شمس به خنده شده و به مولینا حالی مینماید که مراد وی ازین خواهشات تنها امتحان خلوص نیت و وفای مولینا به وی بوده و بس که مولینا از امتحان مذکور کامیاب بدر آمد.

حالا این سؤال بی جواب می ماند که اگر کسی از میان ما زن و اولاد خود را به منظور تمتع جنسی به یک دوست گرامی خود عرضه نماید، بازتاب جامعه مسلمان ازین عمل چه خواهد بود؟ و آیا مولینا این حق را داشت تا ناموس زن و پسر خود را به دیگری عرضه نماید و یا شراب بخرد و به مسلمان دیگری پیش کش نماید؟ موقف قرآنی در هر سه مورد ضرورت به تکرار ندارد.

در مورد شراب نیز داستان دیگری از مولینا نقل میکنند: میگویند روزی کسی از مولینا پرسید که خوردن شراب حلالست یا حرام؟ مولینا در جوابش گفت "تا که خورد" یعنی بسته به اینست که شراب را که میخورد. بعداً ادامه داده گفت "اگر مولینا شمس الدین می نوشد، او را همه چیز مباحست (که حکم دریا دارد) و چون تو غر خواهری [دشنام تبریزی است] کند [می نوشد] نان جوینت هم حرامست.(۲)

افلاکی یکی از مریدان و کرسی نشینان مولینا در توجیه این گفتار مولینا چنین گفته است: اگر مشکی از شراب را در دریا ریزند، متغیر نشود. و او را مکدر نگرداند. و از آن آب وضوء ساختن و خوردن جائز باشد. اما حوضک کوچک را قطره ای شراب بیگمان نجس کند..."

علی هجویری (صوفی معروف غزنوی و مدفون در شهر لاهور که به داتا گنج بخش مشهورست) نیز در کتاب کشف المحجوب می گوید که هم چنان که اعمال به حرکات حیوانی انسان را از مقام انسانیت بر نمی آرد، مبادرت به چنین اعمال و یا پندار های عامیانه از منزلت والای پیران طریقت نیز کاسته نمی تواند. به عبارت دیگر، کسی که به مقام پیری طریقت رسید، خوردن شراب برایش مباحست.

در کتاب مثنوی (که به "قرآن در زبان پهلوی" شهرت دارد) بعد از اشعار "بشنو از نی چون حکایت میکند" به داستانی بر میخوریم که گویا پادشاهی عاشق کنیزکی میشود در حالیکه که کنیز به پادشاه رغبتی ندارد. پس پادشاه برای حل مشکل از حکیمی مساعدت می طلبد. حکیم بر بالین کنیزک مریض رفته و بعد از سوالات چند در می یابد که کنیز عاشق یک مرد زرگری در یک کشور دیگر میباشد. پس قاصد می فرستند تا مرد را بیاورند و پادشاه وی را خلعت بی شمار داده و او را با کنیز در قصر خود جا میدهد. ولی در حالیکه عاشق و معشوق چند صبحی را در کنار هم به خوشی میگذرانند، حکیم در خوراک مرد زرگر زهری را طوری می آمیزد که نه تنها وضع صحتی او را روز بروز خراب تر مسیازد، بلکه صورت و وضع ظاهری او را نیز مسخ مینماید. تا اینکه دل کنیزک از وی سیاه شده و مرد بیچاره به حال زاری از دنیا میرود. بعد از آن پادشاه به مراد دل رسیده و صال کنیزک نصیب وی می شود.

در پایان این داستان مولینا میگوید که فکر نه کنید که کاری که حکیم مرتکب شد به ضرر زرگر مقتول بود. وی مثال جراحی را میدهد که یک جراح بر طفلی وارد مینماید که در ظاهر اگرچه برای طفل درد و الم به بار می آرد ولی در پایان کار موجب صحت یابی طفل میگردد.

سوی بخت و بهترین جاهی کشد  
کی شدی آن لطف مطلق خیر جو؟  
مادر مشفق در آن غم شاد کام  
آنچه درو همت نیاید آن دهد  
دور دور افتاده ای بنگر تو نیک

آن کس را کش چنین شاهی کشد  
گر ندیدی سود او در قهر او  
بچه می لرزد از آن نیش حجام  
نیم جان بستاند، صد جان دهد  
تو قیاس از خویش میگیری و لیک

مولینا درین تحلیل (و تجلیل) خود ازین که درین گیرودار مرد بی گناهی قربانی هوی و هوس پادشاه گردیده هیچ نکری نمی نماید. در حالیکه ریختن زهر در غذای معشوق کنیزک عملی بجز از قتل نفس نبوده و خداوند (ج) در قرآن عظیم الشان به فحوا (ان الله لا یحب الظالمین) آنرا همطراز کفر گفته است. نمی دانم که سؤال (بای دنب قتل؟) - یعنی بکدام گناهی او را کشتند؟ آیه نهم سوره تکویر) درین جا مطرح شده می تواند یا خیر؟

در همین کتاب "قرآن در زبان پهلوی" داستان دیگری نیز از یک کنیز و یک خر وجود دارد که از اثر مجامعت همان کنیز با خر، کنیز حیات خود را از دست میدهد. درین داستان آن قدر لغات برهنه و رکیک بکار رفته است که ذکر یکی آن هم درین جا برای من مقدور نیست. اما باید گفت که اگر استعمال چنین لغات بغیر از موارد علمی در جاهای دیگر نیز مجاز می بود، چرا در قرآنی که بزبان عربیست یا در احادیث نبوی (ص) ما به چنین الفاظ رکیک بر نمی خوریم؟

میگویند در مسلک بعضی از صوفیه، کشیدن خط اغماض بر چنین تخطی ها امر عادی می باشد. چنانچه علی هجویری عقیده دارد که "چون ولایت معرفت که اصل همه کرامت هاست، به معصیت زائل نشود، محال باشد که آنچه کمتر از آنست، اندر شرف و کرامت به معصیت زائل شود." یعنی شیر اگر پیر هم بود شیر است. در تأیید این ادعای یکی از بزرگان تصوف می فرماید:

قدوس ذات از همه الواث بر تریم  
آثار ذات ماست ندانی که دیگریم  
گاهی شراب و شاهد و گاهی ساغیریم  
ما ذات ذوالجلال خداوند اکبریم

ما ذات ذوالجلال خداوند اکبریم  
ماییم و ذات ماست به هر ذره بی عیان  
من خویش را به خویش ستایم به هر صفت  
ای دل تویی خدای، مبین غیر در میان

تصوف را گویند که زاده پندار رجحان عشق بر استدلال (عقل) است که خود مولینا نیز در تأیید همین پندار می فرماید:

پای چوبین سخت بی تمکین بود  
فخر رازی (۳) راز دار دین بدی

پای استدلالیان چوبین بود  
گر کسی از عقل با تمکین بدی

غافل ازین که در دو بیتی فوق، مصراع دوم آن خود استدلالی بیش نیست که مراد مصراع اول را نفی میکند. همین مولینا در جای دیگری عکس این ادعای را مدعی گشته و می فرماید:

عشق باشد کانطرف بر سر رود  
عقل آن جوید کزان سودی برد  
زانکه دل ویران شده است و تن درست

عقل راه نا امیدی کی رود؟  
لا ابالی عشق باشد نی خرد  
عقل سر تیز است، اما پای سست

در پایان این کلام باید به همین یک سؤال اکتفا گردد که کدام یکی از ماجرا های که در بالا به تذکار رفت، با اخلاق و عنعنات اسلامی یا افغانی ما توافق دارد؟ و هم نکته اساسی که باید همواره متوجه آن باشیم اینست که نباید اجازه بدهیم تا به گفته اقبال لاهوری " ذوق سخن " ما را به جایی بکشاند که انسانی را خطا نپذیر بشناسیم. و حتی خطا پذیری یک بنده عادی را از مقام پیغمبر اسلام نیز بالاتر جلوه دهیم چه در مورد این یکی (ص) خداوند در آیات اول و دوم سوره الفتح فرموده است که ( انا فتحنا لک فتح مبینا. لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر ) (۴). این بود گفتنی من، تا ناقدین این نقد در مورد چه می فرمایند. الله یاور.

#### توضیحات :

- (۱) مراد از روزه غرقه است که خلاف حکم صریح قرآنی که وقت روزه را از طلوع فجر تا غروب آفتاب مقرر نموده است، بعضی ها برای چند روز و شب متواتر روزه میگیرند. همین داستان را افلاکی در کتاب مناقب العارفین و جامی در کتاب نفعات الانس نیز تکرار نموده است.
- (۲) از کتاب خط سوم ص ۹۴ طبع موسسه مطبوعاتی عطائی تهران نوشته داکتر ناصرالدین شاه صاحب الزمانی
- (۳) فخر رازی صاحب تفسیر مشهور مفاتیح الغیب (یا تفسیر کبیر) است که یکی از ده تفسیر زبده اهل تسنن بشمار میروند. وی در بلخ روی مسائل عقیدوی، با پدر مولینا در مشاجراتی داشت. قبر وی در هراتست.
- (۴) یعنی ما برای تو فتح آشکاری را میسر ساختیم. چه خداوند گناهان گذشته و آینده تو را می بخشد. همین مطلب در آیات ۲۹ سوره یوسف، ۵۵ سوره غافر، ۱۹ سوره محمد و آیه سوم سوره الشرح نیز تأیید گردیده است. همگی این آیات دال برینند که استثنی نه در خطا نا پذیری بندگان، بلکه در عقوبت نا پذیری پیغمبر آخرالزمان میباشد.